هوالعلیم

نکاتی مهم در باب حج و احکام آن

حج نیابی

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۳

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

مختار بودن مکلف در کیفیت اتیان مقدمهٔ واجب در بیشتر موارد

همان‌طوری‌که قبلاً ذکر شد تحصیل استطاعت و کیفیتش برعهدهٔ خود مکلف است، شارع روی اتیان عمل نظر دارد اما اینکه به چه نحو و کیفیتی اتیان شود مربوط به مکلف است. ممکن است مکلّفی برای رکوب دابّه و اشتراء بلیط طیاره استطاعت داشته باشد ولی ترجیح می‌دهد با ماشین و یا پیاده به حج برود، در اینجا شارع او را ملزم نمی‌کند که چون به این نحوه استطاعت داری پس حتماً باید این سفر را با طیاره انجام دهی و پولت را خرج مقدمه کنی. اتیان مقدمه به اختیار خود مکلف است. همان‌طور که در روایات داریم: بسیاری از ائمه علیهم السلام حج را از مدینه ماشیاً انجام می‌دادند مثلاً راجع به امام موسی بن جعفر علیهما السلام آمده است که به کرّات و مرّات آن حضرت را ماشیاً در راه مکه مشاهده می‌کردند.[1]

هم‌چنین دربارهٔ امام مجتبی علیه السلام داریم درحالی‌که مرکوب ایشان جلوی حضرت می‌رفتند و این مرکوب‌ها برای خود حضرت بودند اما سوارشان نمی‌شدند و پیاده می‌رفتند،[2] یا راجع به حضرت سجاد علیه السلام داریم که این سفر را با پای پیاده می‌رفتند.[3] واقعاً اینها در چه فضا و عالمی بودند؟!

زمانی که ما مسئلهٔ استطاعت را بحث می‌کردیم؛ صحبت راجع به این بود که حضرت امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب می‌فرماید: «چرا زن و بچه‌ات را به مکه نمی‌بری؟!» می‌گوید که هنوز برای من

---

[1] بحار الأنوار، ج ۴۸، تاریخ الامام موسی بن جعفر علیهما السلام، باب ۵، ص ۱۰۰، ح ۲:
«علی بن جعفرٍ قالَ: "خَرجنا مع أخِی موسی بنِ جعفرٍ علیهماالسلام فی أربعِ عُمَرٍ یمشِی فیها إلی مکّةَ بعیالِه و أهلِه واحدةٌ منهنَّ مَشیَ فیها ستّةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی خمسةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی أربعةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی أحداً و عشرینَ یوماً".»

[2] وسائل الشّیعة، ج11، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب 32، ص78، ح3:
«عَنِ اَلْحَلَبِیِّ قالَ: سَألت أباعبدالله علیه‌السلام عَن فَضلِ المَشیِ؟ فَقالَ: "إنَّ الحسنَ بنَ عَلیٍّ قاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتَّی نَعلًا و نَعلًا، و ثَوبًا و ثَوبًا، و دینارًا و دینارًا، و حَجَّ عِشرینَ حِجَّةً ماشیا عَلَی قَدَمَیه".»

[3] وسائل الشّیعة، ج11، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب 32، ص81، ح11:
«عَن إبراهیمِ بنِ عَلیٍّ، عَن أبیهِ قال: "حجَّ عَلیُّ بنُ الحُسینِ علیهما السلام ماشیا فَسارَ عِشرینَ یومًا مِنَ المَدینَةِ إلَی مَکةَ".»

آن‌طور استطاعت پیش نیامده است که بخواهم آنها را ببرم مثلاً نسبت به غذا و ... حضرت می‌فرماید: «أَطْعِمْ عِيالَکَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتَ»[1] این چه مطلبی را می‌رساند؟! چه قضیه‌ای را می‌رساند؟! اینها نکاتی هستند که یک فقیه باید در استنباط به آنها توجه کند نه‌اینکه بگوید: «مقصود حضرت در اینجا حج استحبابی است» مثل مرحوم شیخ حُر که این روایت را بر حج استحبابی حمل کرده است و استطاعت را فوق این میزان از استطاعت خبز و زیت و امثال‌ذلک قرار داده است. ما در مطلب ایشان شبهه داریم که چرا باید این حج، حمل بر حج استحبابی شود؟! یعنی واقعاً اگر شخصی بتواند غذا و طعام خود را در طول سفر خبز و زیت قرار دهد و مریض هم نشود چرا نباید به مکه رود؟! آیا حتماً باید در سفر چلوکباب و خورشت قیمه بخورد و به این کیفیت باشد یا اینکه باید حج را به هر کیفیتی انجام داد؟! اتفاقاً مستحب است که انسان به‌خصوص در سفر حج هم برای خودش و هم برای سایر رفقه و افرادی که با او هستند پول خرج کند و خسیس‌بازی درنیاورد.[2]

اما مسئله این است که اگر به آن کیفیت میسّر نشد آیا باید انسان حج را ترك کند؟! حالا يك‌وقت شخصی با این وضعیت نمی‌تواند حج انجام دهد، اشکالی ندارد اما اینجا حضرت در جایی بودند که می‌دانستند آن شخص می‌تواند به این کیفیت حج انجام دهد؛ یعنی این قضیه حکایت از این مطلب می‌کند که این فریضه آن‌قدر اهمیت دارد و برای رشد و تکامل انسان حیاتی است و آن‌قدر مسئلۀ مهمی است ـ ما خبر نداریم ـ که حضرت فرموده‌اند: «حتی اگر می‌توانی با نان و روغن زیتون هم بچه‌هایت را اطعام کنی؛ بکن و آنها را به حج ببر» یعنی مسئله به این کیفیت است، این‌قدر اهمیت دارد. اما الآن دیگر قضایا شکل و صورت دیگری پیدا کرده‌اند و منظور از استطاعت امر دیگری شده و تلقّی از استطاعت يك مطلب دیگر شده است و اصلاً به‌طورکلی این‌گونه مسائل دیگر نسیاً منسیاً و مغفولٌ‌عنها واقع شده‌اند.

اینها نکاتی هستند که فقیه می‌تواند در تشخیص اهمیت موضوع و کیفیت توضیح و تفسیر ملاکات شرعی استفاده کند؛ یعنی این مسائل را مدّنظر قرار دهد. الآن فقهاء صاف می‌گویند: «حج استحبابی است» یعنی همین‌طور یک استحبابی می‌گوییم! حال برفرض که حج استحبابی باشد چطور امام علیه السلام تأکید

---

[1] الکافی، ج ۴، کتابُ الحَجِّ، بابُ فَضلِ الحَجِّ و العُمرةِ و ثوابهما، ص ۲۵۶، ح ۱۶:
«عن عذافر قال قال ابوعبدالله علیه‌السلام: "ما یمنَعُكَ مِن الحَجِّ فی کلِّ سنةٍ؟!" قُلتُ: جُعِلتُ فداكَ العیالُ. قال فقال: "إذا مِتَّ فَمَن لِعیالكَ أَطعِمْ عیالكَ الخَلَّ و الزّیتَ و حُجَّ بهم کُلَّ سنةٍ".»

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، کتابُ الحجِّ، بابُ الرُّفقاءِ فی السّفرِ و وجوبِ حقِّ بعضِهم علی بعضٍ، ص ۲۷۹، ح ۲۴۴۶:
«روی عبدُ اللهِ بنُ أبی یعفُورٍ عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قالَ: قالَ رسُولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ: "ما مِن نفقةٍ أحبّ إلی اللهِ مِن نَفَقَةِ قَصدٍ و یُبغِضُ الإِسرافَ إلاّ فِی حجٍّ أو عُمرةٍ".»

دارند که در یک مسئلهٔ استحبابی زن و بچه‌ات را به‌سختی بینداز اما در قضیهٔ واجب وقتی که واجب است، انجام نده، تصورش چطور می‌شود؟! من‌باب‌مثال بگویند: «برای تحصیل طهارت مائیه برای نماز استحبابی باید یک فرسخ بروید، اما برای نماز واجب، لازم نیست»؛ یعنی اگر آب کنار دستت بود که بود و اگر آب نبود تیمم کن! این مطلب با ملاک خود تکلیف جور درنمی‌آید که برای نماز مستحبی یک فرسخ برو و آب پیدا کن ولی برای نماز واجب لازم نیست؛ یعنی اگر دومتری و سه‌متری آب بود طهارت کن، بیش از این لازم نیست؛ حیف است دو قدم جلوتر بروی، نماز را زودتر بخوان! درحالی‌که اهمیت نماز واجب بیشتر است، حالا اگر نگوییم یک اندازه است.

عدم فرق بین نماز مستحب و واجب از منظر بزرگان

من یك‌وقت از مرحوم آقا ـ رضوان اللّه تعالیٰ علیه ـ سؤال کردم که آن توجهی که باید برای نماز باشد طبعاً در نماز واجب است که باید توجه قوی‌تر باشد و فکر بیشتر متوجه باشد. ایشان فرمودند که چه فرقی می‌کند؟! نماز، نماز است، هردو توجه به خداست! یعنی وقتی که انسان رو به خدا می‌ایستد و می‌گوید: «اللّه اکبر»، دیگر نباید چیزی غیر از خدا در کنار او قرار بگیرد، نه‌اینکه حالا شدت نماز واجب نسبت به نماز مستحبی بیشتر است و باید چشمش را روی هم ببندد و به خودش فشار هم بیاورد که خطور خواطر به‌کلی قلع‌وقمع و له شود ولی در نماز مستحب، چك و سفته و فلان حرف و قضیه و فلان مطلب که در اینترنت خوانده است در ذهنش بیاید و چون نماز مستحب است، بگوید که اشکال ندارد، مستحب که خیلی توجه لازم ندارد! [این‌طور فکر کردن] به‌خاطر این است که ما نفهمیده‌ایم اصل و حقیقت نماز چیست. چه فرقی می‌کند؟!

معنای تکبیرة الإحرام

«اللّه اکبر» یعنی رفض همهٔ امور ماسوی‌اللّه و جایگزینی اللّه به‌جای همهٔ امور و به‌جای همهٔ مسائل و شواهد. این اصل است.

آیا می‌شود تصور کرد که امام علیه السلام بفرمایند که در حج استحبابی به عیال خود سختی بده و با خبز و زیت اطعام کن، اما در مورد حج واجب حتماً باید شیشلیک[1] و کباب و جوجه داشته باشی تا حج بر تو واجب شود؟! این چه ملاکی است؟! این چه مناطی است که تا خورشت فسنجان و بادمجان و قورمه‌سبزی نداشته

[1] لغت‌نامه دهخدا: کباب سیخی.

باشی آن‌هم با آن کیفیت مخصوصه، مستطیع نشده‌ای؟! آیا حتماً باید با بهترین هواپیما، فِرست‌کلاس و بیزینس‌کلاس بروی و در قسمت جلو هم بنشینی و از شما پذیرایی ویژه آن‌هم با سبیل نازک‌ها انجام شود تا آن‌وقت استطاعت برای تو تحصیل شده باشد؟! نه آقاجان با طیارهٔ ۷۴۷ آمریکایی شد که شد و اگر با آن طیاره نشد با طیارهٔ فرانسویِ ایرباس یا اگر با طیارهٔ توپولف روسی و چینی شد آن‌هم عیبی ندارد، خلاصه کالسکه و الاغ هم شد که شد!

خلاصه شارع نحوهٔ اتیان را به‌دست خود انسان قرار داده است اصلاً با کشتی سفر کن لازم نیست که حتماً هوایی بروی، هرطور دوست داری سفر کن. آن دیگر به حال تو بستگی دارد. لذا می‌بینیم روایاتی هم که داریم، با توجه به حال و هوای وضعیت و موقعیت شخص سخن می‌گویند؛ در بعضی از موارد شخص قابلیت و استعدادش را ندارد اما در بعضی موارد قابلیت و استعداد دارد و می‌تواند انجام دهد اینجا است که انسان باید بتواند آن ملاک را از این موارد مختلف استنباط کند.

بنابراین جنبهٔ مقدمیّت با خود انسان است اما مطلبی که در اینجا هست، این است که آن کسی که حج بر او واجب شده است و به‌دنبال یک نفر می‌گردد که فقط حج انجام دهد مثلاً یک نفر به او می‌گوید که بنده به حج می‌روم اگر می‌خواهی از طرف تو حج میقاتی انجام دهم، می‌گوید که هزار تومان را بگیر و این حج را انجام بده یا پول گوسفند و احرام را بگیر و خودت انجام بده یا اینکه شخصی را پیدا کند که قصد او قربت باشد و بگوید که من از طرف تو حج می‌روم و لازم نیست که پول بدهی. اگر شخصی دنبال چنین کارهایی بگردد، بالأخره خدا یک جا در کاسه‌اش می‌گذارد! آنچه را که بر تو واجب است باید بدهی؛ یعنی نباید کم بگذاری. اینها چیزهایی است که باید گفت؛ یعنی در عین حال که یک مجتهد فتوا را برای مردم نقل می‌کند، نباید مردم را به‌سمت خِسّت سوق دهد، نباید طوری انجام دهد تا آن حالی که باید برای او پیدا شود، پیدا نشود! آن عبوری که باید بکند را نکند! آن حرکتی که باید بکند را نکند! الآن عموماً می‌گویند که لازم نیست که یک حج بلدی انجام دهی، حج میقاتی هم می‌توانی بگیری، اگرچه بأیِّ‌نحوٍکان بر عهده‌ات حج واجب بوده است و خودش هم می‌داند که اگر حج میقاتی پیدا نکرد، واجب است که حج بلدی را انجام دهد، خدا هم پدرش را درمی‌آورد ولی در عین حال مرتباً می‌گردد که اگر امکان دارد، یک مقدار پول کمتر دهد. اینکه پول کمتر می‌دهی به چه عنوان و نیّت است؟! چرا می‌خواهی کمتر پول بدهی؟!

معنایش این است که می‌خواهی از خدا کم بگذاری یعنی خدایا من این پول را که باید در راه تو خرج کنم، نمی‌خواهم خرج کنم! می‌خواهم در راه چیزهای دیگر خرج کنم! می‌خواهم صبر کنم تا حسابم با تو ارزان‌تر درآید! ای خدا! به تو که می‌رسم، حسابم ارزان‌تر است اما به بقیه که می‌رسم، نه! اگر بخواهم برای زنم دست‌بند بخرم، یک طلای خوب و عالی می‌خرم ولی اگر بخواهم پول حج را بدهم، حج میقاتی می‌دهم!

وقتی که می‌خواهم یک گردنبند برای زنم بخرم، فلان قدر مایه می‌گذارم، وقتی می‌خواهم یک چیز برای خواهرم بخرم این کار را می‌کنم اما موقع انفاق به‌جای فلان غذا، غذای ارزان می‌دهم!

دیگر این مسائل در همه چیز پیدا می‌شود ولی وقتی رفیقم به خانهٔ من می‌آید، برای او سه نوع خورشت و غذا و کباب کذا می‌گذارم ولی وقتی قضیهٔ امام حسین علیه السلام می‌شود، می‌گویم که حالا کم بگذار، عیبی ندارد! حالا گوشتش را کم کن، حالا برنجش هم برنج هندی آرسنیکی باشد، عیب ندارد! نمی‌دانم چه می‌گویند، إن‌شاءالله که نیست! هندی بد است، چینی هم بد است، البته چینی بهتر است. چینی‌ها هم عجب موجودات عجیب‌وغریبی هستند، آدم درست می‌کنند و در خلقت خدا دست می‌برند! یک‌دفعه می‌بینی که برنج چینی از کارخانه درآمد، إن‌شاءالله دیگر کارمان به آنجا نرسد! توجه می‌کنید؟! به امام حسین که می‌رسد مثل اینکه...، ولی وقتی مهمان می‌آید، می‌گوید که آبروی ما می‌رود! مگر امام حسین آبرو ندارد؟! نکن! مگر مجبوری؟! امام حسین دین توست، امام حسین غیرت توست، امام حسین ناموس توست، امام حسین همه چیز توست، وقتی تو از امام حسین کم می‌گذاری یعنی از ناموست کم می‌گذاری از دینت کم می‌گذاری از ایمانت کم می‌گذاری! حالا چون روضه است، ماستی بده و ردش کن برود! اما وقتی که چند نفر ریش‌تراشیده و کراواتی و فکلی دعوت می‌کنی از اینجا تا آنجا برای آنها برنامه می‌گذاری، این است؟! ماشاءالله خوب متدین هستی! خوب مؤمن هستی! خوب همه چیز را یاد گرفتی! خوب فهمیدی! خوب نسبت به مسائل مختلف و امثال‌ذلک، شناخت پیدا کردی! توجه می‌کنید؟! همهٔ اینها روی حساب است.

وقتی فقیه حکمی را برای شخصی تعیین می‌کند، باید بگوید که همان حجی که برای تو واجب بود و به همان کیفیت که خودت می‌خواستی بروی، الآن هم باید به همان کیفیت انجام دهی؛ گرچه اگر به کیفیت حج میقاتی هم انجام دهی، تکلیف از تو ساقط می‌شود این‌طور نیست که ساقط نشود ولی اگر این‌طور انجام دادی، خدا هم از آن‌طرف در کاسه‌ات می‌گذارد؛ یک سرطان به جانت می‌اندازد آن‌وقت باید ده برابر آن حج پول خرج کنی و آخرش هم دراز بکشی و از دنیا بروی! یا از آن بالا می‌افتی و پایت می‌شکند آن‌وقت باید ده میلیون پول بدهی و عمل کنی و امثال‌ذلک! برفرض این کارها هم انجام نشود اما آنچه که باید در قلبت پیدا شود را چه می‌کنی؟! این حال که پیدا نمی‌شود، آن مطالب که برای تو پیدا نمی‌شود. همین مقدار گشتی و یک نفر را پیدا کردی و تمام شد؟!

حیات و ممات، سعادت و خسران مکلف در دست فقیه

لذا برعهدهٔ فقیه است که آنچه به صلاح مکلف است را به او القاء کند و بگوید؛ خواه مکلف انجام دهد یا انجام ندهد دیگر برعهدهٔ فقیه نیست اما فقیه باید صلاح را برای مکلف بگوید. این مطلب را در پاورقی‌هایی

که در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ داشتم، خیلی تأکید کردم که فقیه باید بداند که حیات و ممات مکلف در دست او است، سعادت و خسران مکلف در دست او است؛ لذا نباید کاری انجام دهد که مکلف از رسیدن و وصول به آن توفیق عظیم و نعمت عظمیٰ محروم بماند.[1]

اگر مکلف بگوید که جناب فقیه، چرا به من نگفتی؟! اگر می‌گفتی من انجام می‌دادم! چرا مرا محروم کردی؟! شما باید می‌گفتی که این‌طور می‌شود انجام داد و آن‌طور هم می‌شود؛ هم می‌توانی حج بلدی انجام دهی و هم حج میقاتی. حالا ما آن‌طرفش را انجام می‌دهیم بهتر است، آقای فقیه تو باید به من می‌گفتی: «آنچه که در حج بلدی نصیبت می‌شود، در حج میقاتی نصیبت نخواهد شد!» اگر هم در حج میقاتی شخصی را پیدا کردی، آن مبلغی را که باید برای حج بلدی هزینه کنی صرف فقرا و امور خیر کن. حالا اگر شخصی گفت که من حج میقاتی انجام می‌دهم و تو حج میقاتی را به او دادی خرج طیاره و امثال‌ذلک را به فقرا بده، برای اشخاص دیگر بده تا آن مقدار از جیبت خرج شده باشد، خدا خوشش می‌آید و این‌طور دوست دارد که تو از جیبت بدهی.

جواز حجّ میقاتی برای مکلّف و متوفّیٰ

بنابراین ـ در روایات هم همین هست ـ اشکالی ندارد بر اینکه انسان حج را به‌عنوان حج میقاتی انجام دهد و از او رفع تکلیف شود. همین‌طور کسی که وارث متوفّایی است که بر ذمّهٔ او حج بوده است، این شخص هم به همین کیفیت می‌تواند حج میقاتی بگیرد و هم می‌تواند حج بلدی بگیرد. اما اگر میزان میراث به‌اندازهٔ حج بلدی نبود بلکه به هر مقدار از حج میقاتی بود، بر ورثه واجب است که حج میقاتی برای این شخص بگیرند. وقتی توانایی مالی ندارد، اشکال ندارد و آن مسئلهٔ دیگری است.

این مسئله مربوط به حج است ولی ممکن است مسائل دیگری هم در این زمینه مطرح شود؛ مثلاً اگر خمس بر ذمّهٔ متوفّیٰ باشد، آیا بر ورثه واجب است که دفع خمس کنند یا چون برعهدهٔ متوفّیٰ بوده است ارتباطی به اینها ندارد؟! یا اینکه بر ذمّهٔ متوفّیٰ دینی هست، آیا بر ورثه واجب است که دفع دین کنند یا نه؟! یا موارد دیگری که اتفاقاً خیلی مورد ابتلا است؛ ممکن است وصی به وصیت عمل نکند و خودش انجام ندهد اما بقیهٔ ورثه قادر باشند بر اینکه دفع مال کنند آیا بر آنها واجب است یا نه؟ یا اینکه متوفّیٰ نسبت به شخصی دینی دارد؛ یعنی پولی قرض داده است آن شخص می‌بیند که ورثهٔ متوفّیٰ اهل اداء خمس نیستند یا اهل اداء این دین نیستند آیا خود او می‌تواند دین فرد دیگری را اداء کند بدون اینکه به ورثه اطلاع دهد که من در زمان حیات پدر شما

[1] رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۰.

به او این مقدار مدیون بوده‌ام؟! اگر بداند پول را به ورثه بدهد، ورثه این پول را بالا می‌کشند و به آن مدیون نمی‌دهند آیا از نظر شرعی وظیفهٔ او این است که بدهد و اشکالی ندارد یا اینکه نمی‌تواند؟!

حکم پرداختن وجوهات شرعی و دین متوفّیٰ توسط غیر ورثه

همین‌طور نسبت به خمس، زکات و سایر موارد مثلاً مالی را از متوفّیٰ استیجار کرده است و الآن صاحب‌اختیار این مال است و می‌داند که خمس برعهدهٔ متوفّیٰ است و ورثهٔ او هم اهل خمس نیستند؛ می‌گویند که پول را به چه کسی می‌خواهی بدهی؟! آیا این شخص می‌تواند این مال مستأجره را به‌عنوان خمس بدهد یا نه؟! دیگر فقهاء باید نظر بدهند که می‌شود یا نه! دلیل بر شدن این است که پیش از آنکه این مال در ملك متوفّیٰ قرار بگیرد، حق‌اللّه یا حق‌الناس نسبت به این مال تعلق گرفته است فقط ورثه یا وصی در اینجا مکلف به اداء دین می‌باشند نه‌اینکه آن دین پس از موت و وفات به متوفّیٰ تعلق می‌گیرد؛ كَأَنَّهُ مِن أول الأمر این دین داخل در ملك متوفّیٰ نیست تا اینکه متوفّیٰ بخواهد نسبت به آن اظهارنظر کند یا نکند و بعد هم ورثه بخواهند نسبت به اموال منتقله از متوفّیٰ دخالت کنند یعنی آیا اول ورثه مالك آن اموال منتقله می‌شوند و بعد حکم شرعی بر اخراج آن دین یا اخراج خمس و زکات و امثال‌ذلك تعلق می‌گیرد؟! از اول امر این مال اصلاً داخل در ملك ورثه نمی‌شود تا اینکه آنها بخواهند این مال را تصاحب کنند. ورثه فقط از نظر شرعی حکم وجوب دارند، وقتی انسان ببیند که این ورثه اهلش نیستند، از باب ولایت مؤمنین می‌تواند آن دین یا خمس یا زکات را پرداخت کند.

توضیح آیهٔ شریفه ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ...﴾

تعلق خمس به‌مجرّد تحصیل ارباح

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾.

این مسئله هم مبتلیٰ‌به است. می‌فرماید که ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾! نمی‌فرماید که «فَأَنَّ لِلنّاس خُمُسَه»! از ابتدا این مال در ملك شما نمی‌آید که شما بخواهید آن را خارج کنید یا نکنید، وقتی که شما ربحی به‌دست می‌آورید یا معدنی را کشف می‌کنید یا تجارتی را کسب می‌کنید از ابتدا یك‌پنجم آن اصلاً ملك شما نیست. فرض کنید که شما شریك دیگری دارید و ارباحی که به‌دست می‌آورید از یك قران گرفته تا هر رقم دیگری که باشد، به‌مجرّد تحصیل

ربح از همان ابتدا نصف می‌شود و نصفش در ملك شریك قرار می‌گیرد و شما دیگر مالك نصف ربح نیستید توجه کردید؟! این‌طور نیست که نصفش در ملك شما بیاید و بعد از ملك شما در ملك شریك قرار بگیرد، از آن ابتدا که ربح آمد، نصفش رفت.

یا فرض کنید وقتی که شخصی به گنجی رسید، ـ در آن هفت مورد نسبت به تعلق خمس[1] یا نسبت به زکات[2] و امثال‌ذلک ـ از همان ابتدا نصفش در ملک شریک می‌رود پس اصلاً مالک نشده است تا اینکه بخواهد بعداً نصف کند، بله! از نظر شرعی وجوب به صاحب‌المال تعلق می‌گیرد که باید دفع ﴿لِلَّه﴾ کند، دفع متعلَق برای وجوب است، اصل مال ﴿لِلَّه﴾ است که اصلاً داخل نشده است! مثلاً مال شخصی در دست کسی است، باید به او بدهد یا وقتی که مال شخص دیگری در خانهٔ شما است و کسی غیر از شما نیست، شما باید به او بدهید اگر ندهید این مال غصبی می‌شود، این مسئله به همین کیفیت است. لذا ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ﴾ این لام؛ لام تعلّق ملکیت است یعنی ملکیت این مال از ابتدا ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ﴾ است یا در زکات، للفقراء است، برای دائن است و همین‌طور هلمّ جرّاً.

بنابراین در این مسئله هم به همین کیفیت است اگر شخصی مالی دارد؛ یعنی از شخصی قرض دارد و آن شخص فوت می‌کند و می‌داند که حج انجام نداده است و ورثهٔ او هم اهل اداء حج نیستند بر او واجب است که با مال او، از طرف او حج انجام دهد و نباید به ورثه بدهد چون ورثه اهل حج نیستند. همان‌طوری‌که مسئله نسبت به خمس یا زکات هم به این کیفیت است. می‌تواند آن مال را برای حج از بلد خود آن شخص خرج کند و هیچ اطلاعی هم به ورثه ندهد؛ لازم نیست که برای خود دردسر درست کند. بر ذمّهٔ او است که با آن پولی که برای رفیق او است از طرفش حج انجام دهد. ورثه در اینجا هیچ‌گونه حقی نسبت به مایملک متوفّیٰ ندارند؛ چون قبل از تعلق آن حق، حق‌الله و حق‌الناس نسبت به آنها تعلق گرفته است. وقتی حق‌الله و حق‌الناس اداء شد، آن‌وقت ورثه نسبت به مابقی مال، حق پیدا خواهند کرد.

بنابراین ماحصل بحث این شد که اگر بر ذمّهٔ کسی حج است و نتواند آن را انجام دهد ـ به‌عنوان حج نیابی چه در زمان حیات و چه در زمان وفات ـ می‌تواند هم حج بلدی انجام دهد و هم حج میقاتی؛ یعنی نیابت میقاتی بگیرد و همین‌طور این شخص می‌تواند از طرف متوفّیٰ نسبت به سایر امور و فرائض هم بدون اطلاع

---

[1] سورهٔ انفال (۸) آیهٔ ۴۱. امام شناسی، ج ۱۶ ـ ۱۷، ص ۳۱۳:
«و بدانید: هرگونه غنیمتی را که به‌دست آورید، خمس آن برای خدا و برای رسول خدا و برای صاحبان قرابت با رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان می‌باشد اگر شما این‌طور هستید که ایمان به خدا آورده‌اید و به آنچه که ما در روز فرقان (فرق میان حق و باطل) در روزی که دو گروه باهم تلاقی کردند (غزوه بدر) نازل کردیم ایمان آورده‌اید!»

[2] جهت اطلاع بیشتر به وسائل الشیعة، کتاب الخمس، أبواب ما یجب فیه الخمس، ج ۹، ص ۴۸۳ مراجعه شود.

به وراث و وصی قیام کند البته درصورتی‌که بداند و علم داشته باشد که وصی قائم به این فرائض و حقوق نخواهد بود.

تلمیذ: کسی که در زمان خودش اهل خمس نبوده است، آیا کسی که پولی از متوفّیٰ در اختیارش است، می‌تواند به‌جای متوفّیٰ خمسش را بدهد؟

استاد: بله، می‌شود.

تلمیذ: بدون اطلاع ورّاث؟

استاد: بله، اگر بداند که اهل خمس نیستند باید بپردازد گرچه او نسبت به حُسن و قُبح فاعلی گیر دارد اما چون حکم این قضیه به خود آن فعل تعلق می‌گیرد؛ لذا باید خود آن شخص قیام کند.

تلمیذ: ... برای کسی که به تکلیف عمل نمی‌کند، واجب است یا جایز است که...؟

استاد: اشکالی ندارد چون این مسئله بر ذمّهٔ او است، این پولی که الآن می‌خواهد به ورثه بدهد، به چه عنوان است؟ این پول به ورثه تعلق نمی‌گیرد اگر بداند و یا احتمال دهد که ورثه این کار را انجام نمی‌دهند؛ مثلاً شما بدانید که اگر ورثه این پول را بگیرند در دریا می‌ریزند، برای شما حرام نیست که این پول را به آنها بدهید؟! فرض کنید به بچه‌ای که هنوز به حد بلوغ نرسیده است آیا می‌شود پول پدرش را داد؟! نمی‌شود! در آیهٔ قرآن می‌فرماید:

﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ فَإِذَا دَفَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا﴾.[1]

یعنی قبل از بلوغ بر شما حرام است که پول را بپردازید بلکه باید پول را نگه دارید و صرف مصالح این بچه کنید. این مسئله هم همین‌طور است وقتی که شما پول را به وراث بدهید درحالی‌که این پول به خدا تعلق گرفته است، کار حرامی انجام داده‌اید چون در واقع اینها این پول را ازبین می‌برند. شما باید بگردید تا یک نفر را پیدا کنید، البته این‌طور نباشد که به زحمت بیفتید بلکه برحسب عادی به یک نفر بگویید: «شما به حج می‌روی؟! این پول را بگیر و به حج برو». اینکه به‌دنبال شخصی بگردید جایز نیست، واجب است. درصورتی‌که بدانید که نمی‌توانید، نمی‌توانید مال را به آنها بدهید، از این مسائل زیاد اتفاق می‌افتد.

موردی در زمان شاه اتفاق افتاده بود و بنده در جریانش بودم که شخصی در آلمان فوت کرده بود؛

---

[1] سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۶.

نصرانی بود و مسلمان شده بود. در آنجا بعد از فوت، ورثه جنازه را تشریح و تکه‌تکه و مُثله می‌کنند و پول درمی‌آورند، آن‌وقت این میت در آن مسجدی که بود، مسلمان‌ها آمدند و جلوگیری کردند. ورثه شکایت کردند که اینها برخلاف قانون عمل می‌کنند، دادگاه آنجا نپذیرفت و گفت که چون این میت مسلمان شده بود، دیگر شما نمی‌توانید چنین حکمی کنید و میت هم چون وصیت کرده بود بر اینکه در قبرستان مسلمان‌ها دفن شود ـ چون در آنجا قبرستان مسلمان‌ها وجود دارد ـ لذا دادگاه حکم به نفع هیئت اسلامی در همان هامبورگ کرد.

حالا آیا همان هیئت می‌تواند این مسلمان را تحویل وراث بدهد؟! نمی‌تواند چون میت را تکه‌تکه و تشریح می‌کنند. این کار حرام است و وراث نمی‌توانند این کار را انجام دهند، هر چیزی که ورثه بخواهند که نباید انجام شود.

تلمیذ: ... ؟

استاد: اگر انسان بر اثر تجربه و استمرار به این اطمینان برسد که مطالبی که آنها نقل می‌کنند صحیح است و در محاسبه اشتباه نیست، بله می‌شود.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد